



بانوی مشه‌دی پس از ۱۵ سال دوری توانست هنرش را در شهر خودش توسعه دهد

حمایت یک دوست تازه



راه تجربه

فرزانه خوشحال مدارک دخترش را برد و بعد از انجام کارهای ثبت نام، درباره هنر خودش هم با مدیر مدرسه صحبت کرد: «گفتم می‌تونم کلاس‌های هنری برای دانش‌آموزان برگزار کنم، چون سال‌ها در مدارس پیرانشهر تجربه داشتم.»

● حمایت دوستی تازه

دیدن استقبال مریم شیردل، مدیرمهربان مدرسه که با دقت به حرف‌های فرزانه گوش می‌داد به او انگیزه داد: «خانم شیردل کلاس فناوری بچه‌ها را به من داد تا هنر نقاشی روی سفال و چوب را به آن‌ها آموزش دهم. این توجه او باعث شد خودم هم برای خرید لوازم اقدام کنم و با صبر و حوصله‌ای که در تدریس دارم، دانش‌آموزان را شیفته هنر کنم.»

دو سال حضور فرزانه در مدرسه، نه تنها هنر را به بچه‌ها آموخت، بلکه خود او را هم آرام کرد: «خانم شیردل برایم مانند یک خواهر بزرگ‌تر و حمایتگر بود. آواز من برای حضور در جلسات دبیران دعوت و مرابه والدین دانش‌آموزان به عنوان هنرمند معرفی کرد. حتی در روز معلم هدیه‌ای برایم می‌گرفت تا بگوید من هم عضوی از خانواده مدرسه هستم.» کم‌کم فرزانه، گالری نقاشی خود را در مشهد باز کرد و توانست هنرجویانی از محله جذب کند. اما هیچ وقت از یاد نبرد که همین حمایت‌ها و محبت دوست تازه‌اش خانم شیردل بود که باعث شد غم فراق دوستانش در پیرانشهر برایش قابل تحمل شود.

فرزانه می‌گوید: به هر مدرسه‌ای مراجعه می‌کردم، جواب یکی بود: دیر مراجعه کرده‌اید؛ ظرفیتمان پر است! شماره تماس را می‌دادم تا در صورتی که امکان ثبت نام دخترم بود، با من تماس بگیرند.

● خبر خوش پشت تلفن

او در دلش حس می‌کرد هر در بسته‌ای یا اتفاق جدیدی، دلیلی برای صبر و تلاش بیشتر است تا اینکه یک روز، تلفنش زنگ خورد و خبر خوشی به او رسید: «از مدرسه فارابی تماس گرفتند و گفتند که می‌تونم دخترم را ثبت نام کنم.»



نجمه موسوی زاده بعد از پانزده سال زندگی در پیرانشهر، فرزانه نخعی قرار بود به زادگاهش برگردد. اما از این بازگشت چندان شاد نبود؛ زیرا در این شهر مرزی غرب کشور که به خاطر شغل همسرش به آنجا رفته بود، دوستان خوبی یافته و حتی گالری هنری خودش را راه‌اندازی کرده بود. هنر نقاشی، دریچه تازه‌ای به رویش گشود و باعث شد در غربت احساس تعلق و موفقیت کند. با این حال، دوباره شغل همسرش او را به مشهد فراخواند و مجبور شد کوله بارش را ببندد و به زادگاهش بازگردد تا دوباره ساکن محله شهید بهشتی شود.

● سختی‌های روزهای اول

هنوز هم یادآوری آن روزها همان حس دل‌تنگی و اضطراب را برایش زنده می‌کند. فرزانه خانم تعریف می‌کند: شهر یور سه سال پیش وقتی به مشهد برگشتم، با اینکه اینجا زادگاهم بود و تابست و دو سالگی در این شهر زندگی کرده بودم، روزهای اول برایم سخت بود. چون هنرجویانم را رها کرده بودم، گالری‌ام را بسته و برگشته بودم. او تصور نمی‌کرد بتواند هنرش و توانمندی‌اش را خیلی زود در مشهد معرفی کند و همین موضوع احساس دل‌تنگی را برایش پررنگ‌تر می‌کرد. اما دغدغه‌اش تنها معرفی هنرش نبود؛ او باید دخترش را هم در روزهای پایان تابستان در پایه هشتم ثبت نام می‌کرد، درست زمانی که ظرفیت مدارس پر است.

نوجوان رزمی‌کار محله ابوذر می‌کوشد کمبودها را جبران کند

هدفم بزرگ‌تر از مشکلات است



امید محله

وقت زیادی برای شاگردانش می‌گذارد. دوست دارم با قهرمان شدنم، مزد زحمات او را بدهم.

● آیا باشگاهی با امکانات مناسب در رباط طرق فعالیت دارد؟

باشگاه داریم، اما امکانات کافی ندارد؛ به همین دلیل ترجیح می‌دهم در محله بهارستان یا سیدی تمرین کنم.

● از مسافت طولانی خسته نمی‌شوی؟

راه طولانی است، اما هدفم بزرگ‌تر است. اگر یک روز تمرین نکنم، احساس کسالت می‌کنم. حتی وقتی بیمارم، به باشگاه می‌روم. همه علاقه‌ام، تمرین در کنار دوستانم است.

● در روز چند ساعت تمرین می‌کنی؟

به طور متوسط روزی یک ساعت تمرین می‌کنم. بیشتر روزها با پدرم در پارک روبه روی خانه پیاده روی می‌کنم و حرکات کششی انجام می‌دهم. اگر مسابقه داشته باشم، دست کم دو ساعت در روز تمرین می‌کنم.

● حریف تمرینی هم داری؟

پدرم، چون ورزشکار است و تمرین می‌کند، مانند یک مربی همواره کنارم است و راهنمایی‌ام می‌کند.

● چه خاطره‌ای از مسابقه‌هایت داری؟

هر زمان برای مسابقه وارد زمین می‌شوم، صدای دو دووستم، مهلاستوار و عطیه‌آزم، در گوشم است. آن‌ها به من یادآوری می‌کنند چطور با حریف مقابله و فنون را اجرا کنم.

● ورزش رزمی چه تأثیری روی تو داشته است؟

اعتماد به نفسم را بیشتر کرده است و صبورتر شده‌ام. در موقعیت‌های مختلف فکر می‌کنم، سپس پاسخ می‌دهم. ورزش‌های رزمی برخلاف تصور عمومی، یادمی‌دهند آرامش داشته باشم.

● چه چیزی باعث شده است همه توانت را برای ورزش بگذاری؟

شیهان علیزاده، مربی‌ام، یکی از انگیزه‌های اصلی من است. او یک مربی خوش اخلاق و حرفه‌ای است که



● چطور به ورزش رزمی علاقه‌مند شدی؟

دوستانم باعث شدند. دو نفر از آن‌ها به باشگاه می‌رفتند و وقتی پیشرفتشان را دیدم، انگیزه پیدا کردم که با آن‌ها تمرین کنم.

● نظر خانواده‌ات

درباره انتخاب رشته رزمی چه بود؟

پدر و مادرم خیلی حمایت می‌کنند. پدرم ورزشکار بود و بیست سال کشتی می‌گرفت. همیشه تشویق می‌کرد که ورزش کنم، اما تا زمانی که به کیوکوشین علاقه پیدا نکردم، تمایلی به ورزش نداشتم.